

روان‌شناسی تفکر و مدیریت پیشرفت

نگاهی به چالش‌ها و آسیب‌های فرار از اندیشه

پروفسور حمیدرضا یوسفی استاد روان‌شناسی

تعامل، فرهنگ‌شناسی و فلسفه میان فرهنگی

در دانشگاه پتسدام و زارلند آلمان و

فوق تخصص روان‌شناسی اعتیاد و علم

روان‌درمانی از دانشگاه زیگموند

فریود اتریش

درآمد

موضوع مقاله حاضر را تحلیل نقش تفکر در زندگی و مدیریت پیشرفت تشکیل می‌دهد. نویسنده، مغز را آشیانه تجربیاتی قلمداد می‌کند که انسان در طول زندگی فردی و اجتماعی خود کسب می‌نماید؛ تجربیاتی که بر باورها و نوع انتظارات انسان تأثیر مستقیم و غیرمستقیم می‌گذارند. وی پرداختن به این‌که

محققین به صورت انگشت‌شمار در این زمینه کار کنند که باید قدرشان را شناخت. قابل احترام‌اند و زحمت می‌کشند ولی تا آن‌جایی که من اطلاع دارم به جز همین دانشگاه ادیان و مذاهب بقیه ذهن‌شان درگیر جنبه‌ها و سویه‌های الهیاتی، فلسفی، اخلاقی و دینی این مباحث نیست.

● پیشنهاد شما برای اولویت‌های پژوهشی ناظر

به نیازهای فعلی کشور در این زمینه‌ها چیست؟

سریعاً باید الهیات علوم شناختی و علوم شناختی دین تدوین و تأسیس شود. باید از امثال بنده که در این حوزه کار کرده‌ایم دعوت کنند اما سراغمان نمی‌آیند. ما اگر بخواهیم فقه بخوانیم نزد اساتید این حوزه می‌رویم و زانوی شاگردی زمین می‌زنیم. این‌ها هم علوم جدیدی است که متخصصینی دارد که در این زمینه موی سپید کرده‌اند. شهید مطهری نزد احمد آرام می‌نشست و از او می‌خواست تئوری‌های حرکت در فیزیک را برایش بازگو کند چون می‌خواست حرکت جوهری ملاصدرا را شرح کند. یا استاد محمدتقی جعفری شب‌ها به منزل پروفسور حسابی می‌رفت و از او می‌پرسید در زمینه زمان و حرکت و ماده و فوه و فعل الان در علم فیزیک چه می‌گذرد. این عالمان برای ما الگو هستند.

همچنین باید لیستی از کتاب‌هایی که ترجمه آن‌ها برای دانشگاه و حوزه مفید است، تهیه شود. جلسات مشترک دانشگاهی و حوزوی نیاز است و این‌که این رشته چه دلالت‌هایی برای دین در رشته ادیان دارد و در این راستا لازم است جزوه و کتاب‌های درسی تدوین شود. دانشجویان و طلاب جوان و مستعد را آموزش دهیم تا در این زمینه نیرو تربیت کرده باشیم. ابعاد اقتصاد و روان‌شناسی و علوم سیاسی و مغز و مطالعات مغزی را انکار نمی‌کنیم، این‌ها به جای خود. از پزشک انتظار نداریم کار الهی‌دان را انجام دهد و الهی‌دان هم نمی‌تواند کار پزشک را انجام دهد. هرکس را از بهر کاری ساختند. ✕



تفکر چیست و آسیب‌شناسی آن چه کمکی به ارتقاء معرفتی، مدنی و معنوی جامعه می‌کند را ضرورتی می‌داند که باید بیشتر مد نظر دانشمندان قرار گیرد. پیشنهاد نویسنده این است که کودکان باید از دوران دبستان با گونه‌های مختلف شخصیتی و تنوع افکار گوناگون آشنا شوند و بدانند پذیرش متقابل تفاوت‌های یک اصل مدنی به‌شمار می‌رود که به رقابت و تولید علم کمک می‌نماید. در حالی که سرکوب کردن و نادیده گرفتن تفاوت‌ها استعداد را منحرف ساخته و در نهایت به نابودی آن می‌انجامد و رقابت را از بین می‌برد.

موضوع چیست؟

لحظات زندگی انسان‌ها را از بدو کودکی تجربه‌های گوناگون تشکیل می‌دهد؛ کودکان راه‌رفتن و صحبت کردن را می‌آموزند، به مدرسه می‌روند و با فرهنگ، دین و تاریخ کشور خود و جهان آشنا می‌شوند، مطالب را تحلیل می‌نمایند، با دیگران درباره آن به بحث می‌پردازند و داوری می‌کنند. این روند در سنین بالاتر هم ادامه دارد؛ در آموزشگاه قوانین راهنمایی و رانندگی را می‌آموزند، خانواده تشکیل می‌دهند و در امتداد زندگی، شغل انتخاب می‌کنند و با انسان‌های متفاوتی آشنا و دوست می‌شوند. مرجع راهبرنده این روند همه‌جانبه، مغز است که به‌عنوان قطب‌نما و خانه تفکر عمل می‌کند؛ مکانی که تصمیم‌های زندگی در آن گرفته می‌شود. البته ناگفته نماند فاکتورهای اجتماعی هم در این تصمیم‌ها نقش دارند.

با این‌که مغز در آفرینش انسان، در نهاد وی قرار داده شده است اما به خودی خود عمل نمی‌کند. تمامی عملکردهای مغز، نتیجه رویارویی انسان با محیط پیرامون است. نوع و درهم‌تنیدگی سلول‌های عصبی مغز انسان برآمده از محیطی است که شخصیت وی در آن شکوفا می‌شود و اهدافی که برای دستیابی به آن در همه سطوح زندگی فردی و اجتماعی خویش تلاش می‌کند. بنابراین هنگام روبه‌رو شدن با چالش در زندگی فردی و روابط میان‌انسانی، باید از خود پرسید که تاکنون از مغز و تفکر برآمده از آن چه استفاده‌هایی شده و کدام کاربرد نادرست از مغز به این چالش یا خطا منجر گشته است.

از این‌رو پرداختن به این‌که تفکر چیست و آسیب‌شناسی آن چه کمکی به ارتقاء معرفتی، مدنی و معنوی جامعه می‌نماید، یک ضرورت به شمار می‌آید. تحلیل این موضوع، چگونگی نقش‌آفرینی تفکر در تغییر و تحولات زندگی سیاسی، اجتماعی، علمی و خانوادگی و تقویت سیستم مدیریت را روشن می‌سازد. جوامعی را می‌توان به‌عنوان کشورهای پیشرو، پیشرفته و خوداتکا قلمداد نمود که آسیب‌شناسی بدون

حُب و بغض در آن‌ها به یک فرهنگ تبدیل شده است.

خانواده، اولین کانون و نهادی است که انسان را با تفکر آشنا می‌سازد و موجب می‌شود «خود» درون خویش و یا به عبارتی دیگر «خودش» را بشناسد. خانواده، تعیین‌کننده بهشت و جهنم در شکوفایی شخصیت و نبوغ انسان است و سرنوشت انسان و انتخاب‌ها و تصمیم‌های وی را به اشکال مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد. محیط پیرامون، مدرسه، دانشگاه، جامعه و مطالعات متفرقه فضاهایی هستند که به نوع تفکر آموخته‌شده در کانون خانواده وسعت می‌بخشند. به طوری که برخی اوقات، باعث تصحیح بدآموزی‌ها و موجب پیدا کردن راه صحیح می‌شوند و در بسیاری از مواقع به ناپهنجاری‌های موجود دامن می‌زنند که به سرگردانی روح در میدان زندگی منتهی می‌گردد.

بی‌اعتنایی و تنبیه عاطفی و بدنی کودکان، نوجوانان و جوانان توسط والدین از جمله سدهای بازدارنده شکوفایی و مولد انحراف و ایجاد خشونت و اعتیاد است. پاسخ ندادن به سؤالات، قطع پول توجیبی، گوش ندادن و بی‌توجهی به خواسته‌های آنان باعث سلب رشد سالم و در نهایت انهدام شخصیتشان می‌شود. شخصیت‌فروریخته‌ای که از درون با شکست‌های متعددی روبه‌رو شده، سرچشمه بسیاری از ناپهنجاری‌های اجتماعی است. نوجوانان و جوانانی که علاقه خویش را به مدرسه از دست می‌دهند یا از مدرسه می‌گریزند، معمولاً قربانیان این نوع تربیت ویرانگر هستند.

در نقطه مقابل این سبک تربیتی، والدینی وجود دارند که به فرزندان خود در همه زمینه‌ها آزادی بیش از حد می‌دهند و آنان را به شکلی دیگر به حال خود رها می‌کنند و باعث زیاده‌خواهی و انحرافات اساسی در آنان می‌شوند. فرزندان آن‌ها پول توجیبی زیادی دارند، در خانه از همه آزادی‌های ممکن برخوردارند و در هیچ زمینه‌ای مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند. این دسته، از والدینی به شمار می‌آیند که فرزندان خود را در محیطی باری به هر جهت تربیت می‌کنند به طوری که فرزندان هیچ درک درستی از آزادی و مرزهای رفتاری خود ندارند و معمولاً رفتاری مخرب از خود بروز می‌دهند. هر دو سبک تربیتی که در بسیاری از جوامع عقب‌افتاده رایج است، زمینه‌ساز ترویج روحیه‌ای می‌شود که به راحتی ساختارشکنی می‌کند و به‌گونه‌ای در پی انتقام از جامعه یا فرار از آن است. یکی از اشکالات اساسی این دو سبک تربیتی، عدم اشراف فرزندان و والدین به رفتار تخریبی خویش است و موجب می‌گردد آن‌ها بی‌وقفه در جستجوی مقصر باشند.

مغز، آشیانه تجربیاتی است که انسان در طول

زندگی فردی و اجتماعی خود کسب می‌کند. تجربیاتی که بر باورها و نوع انتظارات ما تأثیر مستقیم و غیرمستقیم می‌گذارند. این تجربیات به اندازه‌ای قدرتمند هستند که می‌توانند ساختار درونی مغز را تغییر دهند و بر نوع عملکردها و مرادات ما با محیط پیرامون تأثیر بگذارند. بنابراین رسالتی که والدین در همه انواع سبک‌های تربیتی در برابر کودکان دارند، از ارزش و اهمیتی حیاتی برای شکوفایی شخصیت نوباوگان، نوجوانان و جوانان برخوردار است. همان‌طور که ملاحظه گردید، تفکر در تمامی سطوح زیستن با نوع انسان همراه و همگام است.

بحث حاضر با چند پرسش آغاز می‌شود که به شناخت مغز برمی‌گردد زیرا شناخت ساختار و کارکرد مغز انسان به کاربرد درست و کم‌هزینه آن کمک می‌کند؛ مغز چیست و تفکر چه نقشی در کانون زندگی انسان برعهده دارد؟ چگونه می‌توان از مغز خود بهره‌برداری کرد و پتانسیل و توانمندی‌های خویش را شکوفا نمود؟ تا زمانی که انسان به درک درستی از پاسخ این پرسش‌ها نرسد، دشوار خواهد توانست خود را از مخمصه‌هایی که زندگی و همزیستی با دیگران ایجاد می‌کند، برهاند و برای خود یک زندگی مبتنی بر عقل و شعور برنامه‌ریزی نماید.

به فهم رسیدن عقل انسان، پیش‌زمینه دستیابی به همه اهداف و انتخاب‌های او در زندگی است که خانه آن مغز است. اولین چیزی که باید در مورد مغز انسان به ذهن سپرده شود، این است که هیچ چیز در آن مثل مغز حیوانات از پیش برنامه‌ریزی شده نیست. فرآیندهای رفتاری حیوانات در مغز و برنامه‌ریزی و ژنتیکی آن‌ها به صورت یک نرم‌افزار غیرقابل تغییر نهاده شده است و درست همانند یک سیستم سخت‌افزاری که نرم‌افزاری روی آن پیاده شده، بر اساس یک قانون کاملاً مشخص و تعریف‌شده عمل می‌کند. این موضوع را حتی می‌توان در رفتار گربه‌ای که در خانه به دنیا آمده و در زندگی خود موش ندیده است مشاهده نمود. ولی گربه به علت این برنامه‌ریزی غریزی به محض دیدن موش با او همان رفتاری را می‌کند که یک گربه موش دیده انجام می‌دهد؛ ابتدا با موش بازی

نوع و درهم‌تنیدگی سلول‌های عصبی مغز انسان برآمده از محیطی است که شخصیت وی در آن شکوفا می‌شود و اهدافی که برای دستیابی به آن در همه سطوح زندگی فردی و اجتماعی خویش تلاش می‌کند.

می‌کند سپس آن را خفه می‌کند و یا به صورت زنده جلوس در ب منزل صاحب خود به عنوان هدیه قرار می‌دهد و یا این‌که سر یا کل موش را می‌خورد. این «فرآیند رفتار» انعطاف‌ناپذیر و کاملاً برنامه‌ریزی شده در یک گربه موش‌دیده یا موش‌ندیده است که نیاز به هیچ‌گونه تربیت قبلی ندارد.

مغز انسان چنین کارکردی ندارد و ساختار و پیوندهای عصبی آن به مرور زمان با توجه به نوع استفاده از آن و تجربیات کسب‌شده شکل می‌گیرد. شکل درون‌بافتی مغز یک فرد عادی که با مطالعه آشنایی ندارد با بافت عصبی مغز یک متفکر یا اهل مراقبه متفاوت است. مغز انسان در مقایسه با همه موجودات زنده از انعطاف‌پذیری خارق‌العاده‌ای برخوردار است که جهان را وطن خود می‌کند و در عین حال برای خود آشیانه می‌سازد. ضمن این‌که این انعطاف‌پذیری همیشه و همه‌جا به نوع کاربرد از مغز و نوع تفکر وابسته است. مغز انسان این امکان را برای وی فراهم می‌آورد که تمام عملکردهای خود را برای ارتقاء فردی، علمی، دینی، فرهنگی و قبل از هر چیز اجتماعی مورد آسیب‌شناسی سیستمی قرار دهد.

مغز چیست و چگونه کار می‌کند؟

مغز انسان یک دستگاه کاملاً فیزیکی و قابل رؤیت است و با یک برش طولی به دو

نیم‌کره چپ و راست تقسیم می‌شود. این دو نیم‌کره یک کل واحد را تشکیل می‌دهند و هم‌پیوندی آن‌ها بیان‌گر تقسیم کار آن‌هاست. ضمن این‌که اگر بخشی از مغز مورد آسیب قرار گیرد، بخش‌های دیگر وظایف آن را برعهده می‌گیرند. خلاقیت و میزان ظرفیت و بیکرانه‌های نظام استدلالی انسان در همین دو نیم‌کره شکل می‌گیرد، در حالی‌که فعالیت این دو نیم‌کره به عوامل بسیار زیادی مثل فاکتورهای تربیتی، اجتماعی، فردی و عوامل ژنتیکی بستگی دارد. حس و تفکر تحلیلی در نیم‌کره سمت چپ و احساس و تفکر شهودی در سمت راست مغز قرار دارند. این چهار عنصر را می‌توان چهارضلعی ضمیر خودآگاه نامید. نکته اساسی این است که این چهارضلعی در دو نیم‌کره به طور هم‌زمان در همه فعالیت‌های زندگی ما مشارکت دارد.

برای روشن شدن این مشارکت بالفعل و بالقوه می‌توان از این مثال استفاده نمود که اگر افرادی باغی پر از گل‌های رنگارنگ را مجسم کنند که در آن با دوستان و همکاران خود قدم می‌زنند، به‌طور قطع می‌توان گفت هر یک به علت تصویری که از باغ در ذهن دارند و نیز تجربیات فردی خویش احساس خاصی از قدم زدن در آن پیدا می‌کنند. حضور در باغ شاید برای یکی دلگشا و برای دیگری عذاب‌آور

باشد زیرا در آن باغ با تفریح کرده و یا مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. این مثال نشان می‌دهد هر دو نیم‌کره مغز به‌عنوان چهارضلعی ضمیر خودآگاه، حکم مولدهای بیان شخصیت فکری انسان را دارند.

«احساس» یعنی مجموعه‌ای از تجربیات مختلف روحی - روانی مانند ترس یا خوشحالی. بدیهی است در سیستم احساسی و عاطفی افراد نوعی ارزش نهفته در قالب لذت یا درد، باعث می‌شود به‌گونه‌ای با آن ارتباط برقرار نمایند. «حس» حکم مبنا را دارد و پیش‌شرط هر احساسی است که به محرک‌های فیزیکی و بیرونی مربوط است و باعث تغییر در خلق و خو یا دنیای درون فرد می‌شود. «شهود» نگرش درونی فرد و دربرگیرنده تمام احساسات و حس‌های درون اوست که تصمیمات و عملکرد وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «تفکر» نیز چنان‌که گفته شد، یک فرآیند روان‌شناختی در مغز و سازمان وجودی اعصاب و روان است که افعال، احساسات، حس‌ها و شهود انسان را درهم می‌آمیزد و در تعامل شکل می‌گیرد و سمت و سو پیدا می‌کند. تلفیق عملی این چهارضلعی شخصیت افراد را ترسیم می‌کند. افرادی که در محیطی آرام زندگی می‌کنند و از طریق والدین خود نظم و ترتیب را درونی کرده‌اند و با کمی اشاره و کمک



خانواده، تعیین کننده بهشت و جهنم در شکوفایی شخصیت و نبوغ انسان است و سرنوشت انسان و انتخاب‌ها و تصمیم‌های وی را به اشکال مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در مسیر صحیح زندگی قرار می‌گیرند، درک سریعی از مطالب دارند و کاربرد متفاوتی از این چهار ضلعی به عمل می‌آورند، تا انسان‌های زودرنج، حساس و یا حسود و متکبر که دنبال آسیب رساندن به یکدیگرند. با توجه به شناخت کارکرد این چهار ضلعی در خواهیم یافت که هر شخص بر اساس داده‌های تربیتی و شخصیتی خود دست به داوری می‌زند که شاید برای طرف مقابل قابل قبول هم نباشد. برآیند تفاوت‌ها در همه زمینه‌های ممکن، اغلب موجب اختلافاتی می‌شود که می‌تواند آتش درگیری‌ها و نزاع‌های اجتماعی را با بنزین افکار خود شعله‌ور سازد.

مغز به مثابه خانه تفکر و چهار ضلعی ضمیر خودآگاه با وجود تمام پیچیدگی‌هایش، از قدرت انعطاف‌پذیری بسیار بالایی برخوردار است. نقش و کارکرد نوروها در همه حالات، بسیار حیاتی است. نوروها سلول‌های بافت عصبی را تشکیل می‌دهند که می‌توانند تک‌قطبی، دو قطبی یا سه قطبی باشند. کار اصلی نوروها انتقال و جابه‌جایی اطلاعات درون ساختمان عصبی انسان است. تقریباً می‌توان آن‌ها را به نام‌رسان‌های سیستم عصبی تشبیه کرد که به طور مداوم در حال دریافت و انتقال پیام هستند؛ پیام‌هایی که مدیریت سیستم عصبی بدن را بر عهده دارند.

نوروها از قدرت سازماندهی خودجوش عظیمی برخوردارند به‌طوری‌که با مشاهده یک عکس، دیدن یک شخص، خوردن یک میوه، استنشاق بوی بد یا خوب، شنیدن صدا یا خواندن یک مطلب شروع به تغییر و تحول می‌کنند. نوروها قادرند با تحریک و تمرین ذهنی و فکری، مثل تمرین حساب و هندسه، جدول ضرب و مطالعه کتاب‌های مختلف، شبکه‌های عظیم و هم‌پیوند بسازند و سازماندهی کنند. ضمن این‌که فعالیت و تحریک هر چه بیشتر نوروها باعث پیچیده‌تر، گسترده‌تر و دقیق‌تر شدن آن‌ها خواهد شد. این تغییر و تحولات با بالا رفتن سن کندتر می‌شود ولی با تمرین و ممارست می‌توان از کند شدن فعالیت نوروها جلوگیری نمود.

رابطه نوروها با تفکر را می‌توان به رابطه علم و آموختن آن به دیگران تشبیه کرد. هر قدر افراد علم را بیشتر به دیگران آموزش دهند، علم و

شخصیت فرو ریخته‌ای که از درون با شکست‌های متعددی روبه‌رو شده، سرچشمه بسیاری از ناپهنجاری‌های اجتماعی است. کسانی که علاقه خویش را به مدرسه از دست می‌دهند یا از آن می‌گریزند، معمولاً قربانیان این نوع تربیت ویرانگر هستند.

نیروی فکری آنان بیشتر تقویت خواهد شد. برعکس اگر از نوروهای مغز کمتر کار کشیده شود و آن‌ها با مطالعه و تمرین و تفکر تحریک نشوند، این شبکه‌ها سریع تر رو به زوال خواهند رفت که یکی از عواقب آن، ناتوانی انسان در پاسخ‌دهی به بسیاری از مسائل ساده خواهد بود. مغز قادر است قابلیت‌های حیرت‌انگیزی را شکوفا کند و در آن واحد افزایش دهد و ناممکن‌ها را ممکن سازد. ابوعلی سینا (۳۵۹-۳۷۰) با قانون طب، خوارزمی (۱۶۳-۲۳۰) با ریاضیات، محمد زکریای رازی (۲۵۱-۳۱۳) با کشف الکحل، ملاصدرا (۹۸۰-۱۰۵۰) با فلسفه اسفار اربعه یا آلبرت اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵) با نظریه نسبیت از جمله افرادی هستند که کارکرد هم‌سازی خلاقانه چهار ضلعی ضمیر خودآگاه، یعنی حس و تفکر و احساس و شهود در آن‌ها به اوج رسیده است.

مغز، خانه فکر و آفرینش‌گاه تفکر، حس، احساس و شهود است. این خانه می‌تواند خود را تقریباً با همه اقلیم‌های زمینی و زمانی موجود هستی تطبیق دهد و خود را بر اساس شرایط تغییر داده و متحول نماید. مغز انسان که اندیشه‌ورزی، شعور و معرفت به بار می‌آورد، این توانایی را نیز دارد که با تفکر، تقریباً همیشه و همه‌جا متناسب با بن‌بست‌ها، مسیرهای جدید ترسیم کند و ذهن و خلاقیت انسان را در ابعاد وسیع‌تری توسعه دهد و بی‌رواند. مغز انسان می‌تواند در همه مراحل، مولدهای تفکر ساز خود را برای رسیدن به اهداف فعال کند و ارتقاء دهد. فردی که آموخته است تفکر چیست و مزه فواید آن را چشیده است بهتر می‌تواند امور زندگی خویش را مدیریت کند و حتی در بدترین شرایط برای خود، جامعه و محیط پیرامونش مفید واقع شود. مغز با تعریف اهداف جدید، راه را برای مسیرهای جدید فکری هموار می‌کند و انسان را قادر می‌سازد تا با کاربرد صحیح و به‌جا، خود را به کمال برساند و در «به سعادت رساندن» دیگران شریک باشد.

مغز، درهای این امکان را به روی انسان می‌گشاید که همیشه و همه‌جا می‌توان با آموزش و پرورش درست عقل و شعور، کارکردهای چهار ضلعی ضمیر خودآگاه را بالا برد و به خودسازی و بهره‌وری فکری مناسب

و شایسته یک انسان وارسته و باهویت رسید. تفکر یعنی سلوک، سلوکی که با هرگونه توقف و سکون بیگانه است. تفکری که فعالیت نداشته باشد، مثل خوره به جان خود می‌افتد و از خود بیگانه و به ضد خود تبدیل می‌شود. تفکر، سند خرسندناپذیری انسان است و تنها راه آرام کردن آن تقویت روح جستجوگر و خلاق اوست. بی‌اعتنایی به تفکر، سقوط و فرو ریختگی شخصیت و انسان بودن را به همراه دارد. تفکر، هیچ باوری را آشپانه و سرمنزل غایی خود تلقی نمی‌کند مگر این‌که روشن شود به سلوک و زندگی او کمک همه‌جانبه می‌کند. اگر یک باور به اندیشه تبدیل شود و تنها خود را ببیند و قبول داشته باشد، هیچ تعامل سازنده‌ای به وجود نخواهد آمد.

مغز، باورهای خود را محک می‌زند و در این فرآیند خود را پالایش می‌کند و از نردبان ایده‌های خود بالا و پایین می‌رود و برداشت‌ها و باورهای خود را می‌سجد و بهترین گزینه را برای سلوک انتخاب می‌کند. پیوندهای عصبی مغز هر آن‌چه را که فرد به آن افتخار می‌کند یا زبان‌بار می‌داند یا قابلیت شناخت آن را دارد، در کانون خود جای داده است. مغز به انسان این امکان را می‌دهد که فلسفه بیافریند، موسیقی خلق کند، هنر و ادبیات به وجود بیاورد و تاریخ‌ساز شود. پیچیدگی‌های سرشت افکار و فعالیت‌های انسان، همیشه پیچیدگی تصاعدی پیوندهای عصبی مغز را به دنبال دارد.

راه‌های آشتی با تفکر

با شناخت این‌که مغز انسان انعطاف‌پذیر است و در همه زمینه‌ها باورهای خود را به چالش می‌کشد و در جستجوی کشف دلایل ساختار هستی و شکوفایی وجودی خود است، بهتر می‌توان به این پرسش پاسخ داد که چرا بیژن یا منیژه این‌گونه و مارتین و آلبرت آن‌گونه زندگی خود را چینه کرده‌اند و با یکدیگر تفاوت‌های اغلب فاحشی دارند. مقصر این تفاوت‌ها کیست و چه باید کرد؟ ابتدا باید دانست کلید این انعطاف‌ها و تفاوت‌ها را تربیت تشکیل می‌دهد. مغز انسان از انعطاف بی‌نظیری برخوردار است که تا آخرین لحظات زندگی باقی می‌ماند.

کلید تغییرپذیری و بهشت و جهنم رفتار نوع انسان در همین انعطاف‌پذیری پویا رقم می‌خورد که بی‌توجهی به آن می‌تواند فاجعه‌بار باشد. ابزار سمت و سو دادن به انعطاف‌پذیری مغز، تربیت است. تربیت‌پذیری انسان هم از همین انعطاف‌پذیری سرچشمه می‌گیرد. انسان محصول تربیت والدین است. امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) در «کیمیای سعادت» به این نکته جاودانه اشاره دارد که فطرت انسان‌ها یکی است، آن‌چه آنان را مسیحی، مسلمان یا یهودی می‌کند، نوع تربیت آن‌هاست.

مغز به خودی خود شکوفا نمی‌شود و تفکر سالم و آینده‌جو خلق نمی‌کند. برای استفاده حداکثری از ساختمان ژنتیکی مغز وجود شرایط محیطی مساعد و نظام آموزشی متحول یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. این دو مؤلفه که فاکتورهای بسیار متفاوت و متنوعی را در برمی‌گیرند، نمی‌توانند بدون هم‌پیوندی وجود خارجی داشته باشند. آموزش و پرورش در خانواده و جامعه تنها با وجود چنین شرایطی امکان‌پذیر خواهد شد. عبارت پندآموز «فکر اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود افکار کج» به همین شرایط اشاره دارد که اگر مساعد نباشد، مغز به چالشی برای موجودیت خود تبدیل می‌شود و انسان در معرض خطر قرار می‌گیرد.

فقر فهم فرهنگی، علمی، دینی و تاریخی از مولدهایی به شمار می‌روند که باعث ترویج بیگانگی با کارایی مغز به عنوان منزل‌گاه اندیشه و تفکر می‌شوند. نه فردی که دچار فقر فرهنگی است می‌تواند گام در عرصه تفکر پویا و کارآفرین بردارد و نه فردی که از فقر مادی

رنج می‌برد و بی‌خانمان است، مهارتی برای ارتزاق مکتبی به توانمندی‌های خود دارد. ایجاد فراگیر دبیرستان‌های فنی - حرفه‌ای می‌تواند به برون‌رفت از این کاستی چالش‌ساز کمک کند. برای حرکت در این مسیر ابتدا باید در ابعاد وسیعی جامعه را مورد آسیب‌شناسی سیستمی قرار داد و به این شناخت رسید که شدت و ضعف آسیب‌های وارده به جامعه چقدر است. سایر تحولات نیز باید بر اساس نتایج این شناخت صورت پذیرد. با آسیب‌شناسی می‌توان دلایل عدم یا امتناع تفکر در جامعه را تحلیل و راهکاری ارائه نمود. با همین آسیب‌شناسی آشتی و انس درونی جامعه با اندیشه و تفکر نیز صورت می‌گیرد و در جامعه تبدیل به یک فرهنگ می‌شود.

با تحول برآمده از آسیب‌شناسی نظام آموزشی و نهادهای اجتماعی امکان رشد و شکوفایی برای اعضای جامعه فراهم می‌شود. فرزندان جامعه باید از دوران مهدکودک بیاموزند عقل چیست و کاربرد آن می‌تواند به فهم مطالب و

رفع مشکلات و امور زندگی چه کمکی کند. جامعه را باید به یک دانشگاه تولید اندیشه و تفکر تبدیل و آزادی‌های لازم را با حساسیت تأمین نمود تا روح آرام بگیرد و به خود بیاندیشد. جوامعی که موفق به فرهنگ‌سازی گسترده این امر مهم و حیاتی شده‌اند، در مقایسه با دیگر جوامع دارای جوانانی متفاوت هستند؛ جوانانی که تفکر تفکیکی دارند و در مقایسه با کسانی که نمی‌دانند عقل و شعور در بستر فرهنگی چیست و در مدیریت امور اساسی زندگی و پیشرفت و ترقی چه نقشی می‌تواند داشته باشد، موفق‌ترند. این افراد در مقابل تندبادهای زندگی و هجمه‌های فرهنگی این و آن واکسینه هستند و روحیه آنان مقاوم‌تر از افرادی است که دچار اجاره‌نشینی فکری شده‌اند و دنبال واردات تولیدات فکری ملل دیگر هستند.

جامعه‌ای که نقش مغز را در زندگی فردی و اجتماعی نهادینه کرده است، پرسش‌ها و دغدغه‌های نوباوگان، نوجوانان و جوانان خود را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. با آنان محشور می‌شود، پرسش‌های آن‌ها را پرسش‌های خود می‌داند و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. خشونت یا تمسخر، انگیزه کنجکاوی را در آن‌ها از بین می‌برد و به خشونت متقابل منجر می‌شود. سلامت ذهن و بهداشت رفتار فردی و اجتماعی در جامعه مبنای «خوب‌آموزی» و نادیده گرفتن آن مبنای «بدآموزی» خواهد بود. جامعه‌ای که در آن والدین بدون گرایش‌های درونی و قلبی فرزندان خود، در دوران کودکی برای آن‌ها تصمیم ازدواج در آینده با این و آن را می‌گیرند، شغل تعیین می‌کنند و آینده آن‌ها را تعریف می‌نمایند، مرتکب جنایت فرهنگی می‌شوند و حال و آینده فرزندان خود را به جهنم تبدیل می‌کنند. طبیعی است چهارضلعی ضمیر خودآگاه حس، تفکر، احساس و شهود سالم و زندگی‌ساز در این فرزندان می‌میرد. سرچشمه بسیاری از گسست‌های اجتماعی را باید در همین بی‌توجهی فراگیر جستجو نمود.

در چنین حالتی بسیاری از فرزندان کنجکاو و پرسش‌گر با گریه و کتک به رختخواب فرستاده می‌شوند. بی‌تردید روح این کودکان در آینده با ناآرامی‌های ناشی از استرس، بی‌قراری و بیماری‌های وسواسی و در بدترین حالت افسردگی تک‌قطبی یا دوقطبی روبه‌رو خواهد شد و آنان را به ناکجاآباد خواهد برد. وظیفه ذاتی والدین و مربیان، تقویت عزت نفس و تحکیم خودباوری نوجوانان است. والدینی که خود قربانی خشونت خانگی یا جنسی هستند و با سرخوردگی و عقده‌های کوچک و بزرگ وارد میدان زندگی می‌شوند، به ندرت برخوردی مبتنی بر عزت نفس، خودباوری و اعتماد به نفس با فرزندان، دوستان و آشنایان از



آنان بروز خواهد یافت.

نخستین گام برای تحقق تربیت و ساختن ذهنی سالم و خودجوش، درونی کردن ارزش و اهمیت جسارت تفکر است. نوجوانان و جوانان باید در همه نهادها و کانون‌های تربیتی به جسارت تفکر دعوت شوند. جسارت تفکر یعنی فرد این آزادی را دارد که فکر کند و بدون این که والدین یا مربی وی را مورد سرزنش یا تنبیه بدنی یا احساسی قرار دهند، بیان عقیده نماید. کسی که جسارت تفکر مبتنی بر ارزش دارد، حد و حدود آزادی خود را هم می‌شناسد و از خطوط قرمز عبور نمی‌کند. آسیب‌های اجتماعی ناشی از تربیت و فقدان تکیه‌گاه قابل اعتماد، هم باعث فرو ریختگی شخصیت و هم در جوانی باعث بروز روان‌رنجوری می‌شود و هم می‌تواند به مرور زمان به اختلالات عمیق‌تر مثل روان‌پریشی منجر شود و انسان را به چالشی برای خود و محیط پیرامونش تبدیل نماید.

از این‌رو جدی گرفتن نوجوانان و جوانان حتی آن‌هایی که به گونه‌ای کم‌استعدادتر هستند و گوش دادن به حرف‌ها و دغدغه‌های آنان، موجب تحول فکری و آشنایی آنان با دنیای پرنشاط خلاقیت و اندیشه‌ورزی و گام برداشتن در آن خواهد شد. برای تربیت و بیداری گزینه‌های استعداد در مسیر آشنایی با پارامترهای جسارت تفکر که همان اعتماد به نفس، خودباوری و عزت نفس است، می‌توان به عنوان مثال نوجوان را به درست کردن کاردستی یا کشیدن یک نقاشی ترغیب کرد و آن‌ها را با دقت و توجه همراهی نمود. تداوم این روند تربیتی حتی اگر آن کاردستی و نقاشی از نظر دیگران فاقد زیبایی و کیفیت باشد، اساس کار است. همراهی کردن و جدی گرفتن انسان یکی از بهترین راه‌های ایجاد علاقه، بالابردن ظرفیت‌ها و اعتماد به نفس و در نهایت نهادینه کردن جسارت تفکر در سازمان وجودی اوست.

برای این که کودکان را وارد وادی تفکر کنیم باید برای آن‌ها به شکلی برنامه‌ریزی شده، زمان داستان خوانی تعیین کنیم تا آن‌ها با داستان‌های مورد علاقه و شیرین به خواب روند و خواب آن چیزی را ببینند که مادر، پدر یا مربی برای آن‌ها قبل از خواب با صدایی آرام و دل‌نشین خوانده‌اند. این باعث می‌شود درهای روح

و روان، یعنی عقل و شعور و دل کودک به مطالعه گشوده شوند و با آن انس بگیرند. باید به‌طور منظم از کودکان خواست افکار خود را به صورت یک انشای قشنگ ترسیم کنند. برای نهادینه کردن این رهیافت می‌توان از دوستان فرزندان خود تقاضا کرد در جشن تولد به آنان کتاب داستان‌های شیرین و جالب هدیه کنند تا موضوع بحث‌ها و راز و رمزهای آن‌ها کتاب‌های داستان باشد.

برای مثال اگر فرزندی قبل از خواب در حین کتاب خواندن از والدینش در مورد محتوای داستانی که برای او می‌خواند سؤالی مطرح کرد، والدین باید آن را جدی بگیرند و اگر نمی‌دانند، صادقانه بگویند می‌تواند فردا با هم در این باره تحقیق کنند و از طریق دایره‌المعارف آگاهی خود را افزایش دهند. این طرز تفکر و رفتار صادقانه باعث می‌شود فرزند، جدیت والدین را در پیگیری مطالب با جان و دل حس کند و آنان را الگوی مناسب اخلاقی و رفتاری خود

بداند و همه چیز را با آنان در میان بگذارد. برای آشنایی فرزند خود با طبیعت و بیدار کردن یا تقویت غیرمستقیم گرایش‌های او به علوم طبیعی می‌توان با کودک به پارک یا جنگل‌های دور و نزدیک منزل رفت. در آن‌جا باید برای او نام پرندوها، نوع تغذیه آن‌ها، شرایط آب و هوایی و حیواناتی را که در آن پارک یا جنگل وجود دارند، توضیح داد و احساس علاقه و نزدیکی به طبیعت را در وجود او بیدار نمود. اگر والدین درباره موضوع اطلاعاتی ندارند باید کتابی در این مورد تهیه کرده و آن را قبلاً مطالعه نمایند.

این امر باعث می‌شود در دنیای ذهن فرزند حس کنجکاوی مستمر ایجاد شود. باید از کنجکاوی فرزندان استقبال شود و هرگز و در هیچ شرایطی کنجکاوی آن‌ها با بددهنی و بی‌علاقگی مورد سؤال قرار نگیرد و عبارت «این سؤال‌ها به تو نیامده است و فضولی نکن» هرگز به کار نرود. ناآگاهی والدین را نباید با تنبیه و بی‌احترامی به فرزند پاسخ داد! اگر فرزندی گفته والدین را به خاطر میزان آگاهی و اطلاعات عمومی خویش تصحیح کند، نباید از او رنجید، بلکه باید مورد تشویق قرار بگیرد و ظرفیت درونی انگیزه او را افزایش داد. ایجاد انگیزه سؤال برای کودکان، نوجوانان و جوانان زمینه خوبی برای ورود به وادی تفکر است

تفکر، سند خرسندناپذیری انسان است و تنها راه آرام کردن آن تقویت روح جستجوگر و خلاق اوست. بی‌اعتنایی به تفکر، سقوط و فرو ریختگی شخصیت و انسان بودن را به همراه دارد.

مغز انسان در مقایسه با همه موجودات زنده از انعطاف‌پذیری خارق‌العاده‌ای برخوردار است که جهان را وطن خود می‌کند و در عین حال برای خود آشیانه می‌سازد. این انعطاف‌پذیری همیشه و همه‌جا به نوع کاربرد آن مغز و نوع تفکر وابسته است.

که می‌تواند ما را از سه ضلعی خشونت‌طلبی، چالش‌سازی و بی‌مسئولیتی برهاند.

تفکر و راه رسیدن به موفقیت

تفکر را نمی‌توان لمس کرد و زیر میکروسکوپ گذاشت و آن را تجزیه و تحلیل نمود. دستگامی هم برای کشف و استخراج تفکر وجود ندارد که بتوان آن را خرید، فروخت یا از شخصی و کشوری به امانت گرفت. اجاره‌نشینی فکری از بدترین انواع تقلیدهای کورکورانه به‌شمار می‌رود و می‌تواند باعث جدال‌های درون‌فرهنگی و از خودبیگانگی فرهنگی همه‌جانبه شود. در واقع تفکر، ازابه موفقیت است و تلاش اگر هدف‌مند و مبتنی بر روش باشد، منجر به اکتشاف‌های بزرگ و جهش‌های عظیم در همه سطوح خواهد شد. در ادامه، برای روشن‌تر شدن هرچه بهتر تفاوت سیستم‌های فکری، هشت گونه تفکر از هم تمیز داده شده است:

«تفکر بازاری» یکی از شایع‌ترین انواع تفکر است که عبارت است از یک نگاه کلی و سطحی که مبنای آن را حدس و گمان و مهندسی نادرست و اغلب غیرمسئولانه تشکیل می‌دهد. این تفکر را می‌توان در مراودات آحاد مردم به خوبی مشاهده کرد؛ مبنای قضاوت‌هایی که صورت می‌گیرند، قول‌هایی که داده می‌شوند و تصمیم‌هایی که گرفته می‌شوند، اغلب فکری بازاری است که درون‌مایه‌ای احساسی و هیجانی دارد. تفکر بازاری بیشترین صدمات را به جامعه و روابط میان‌فردی وارد می‌سازد. «تفکر تقلیدی» عبارت است از کپی‌برداری. این روش را می‌توان در مراودات میان‌فرهنگی و بین‌المللی رؤیت کرد. افرادی که روابط خویش را بر اساس این نوع تفکر برمی‌گزینند، به شکلی دچار از خودگریزی فرهنگی شده‌اند و اعتبار زیادی برای داده‌های تاریخی خود قائل نمی‌شوند و فرهنگ‌های دیگر را چراغ پیشرفت و ترقی خود می‌دانند. این تفکر نوعی خودفریبی برخاسته از خودکم‌بینی است که در جوامع بشری دایره گسترده‌ای دارد.

«تفکر تحلیلی» یکی از روش‌های مبتنی بر استدلال است و مبنای آن را رفتارهای آزمون‌پذیر تشکیل می‌دهد. این شیوه از تفکر داده‌ها را جمع‌آوری و طبقه‌بندی می‌کند، عوامل تأثیرپذیر را در نظر می‌گیرد و دلایل و احتمالات را می‌سنجد. کالبدشکافی موضوع با این مبنای زمینه را برای دستورالعمل‌سازی که بر اساس یک منطق درست چینش می‌شود، فراهم می‌آورد. این نوع تفکر باعث ایجاد یک مدیریت مبتنی بر نگاه علمی می‌شود که نه تنها برای فرد سازنده است بلکه می‌تواند بهتر و دقیق‌تر به پیشرفت علم و دانش و جامعه کمک کند.

«تفکر تأویلی» عبارت است از روشی که ابتدا درک و فهم داده‌ها را بدون پرداختن به تحلیل



به همراه دارد و مرگ اندیشه، به مرگ معنوی در جامعه می‌انجامد.

آسیب‌شناسی نوع تفکر یا تفکرات حاکم بر جامعه و نهادهای اجتماعی، سیاسی و علمی می‌تواند دلایل بروز کم‌کاری، بدکاری و بسیاری از کاستی‌های مخرب را آشکار کند. با آسیب‌شناسی وضعیت کنونی می‌توان موارد و دلایل ناکارآمدی را تجزیه و تحلیل کرد و علل و عوامل اختلالات، شرایط محیطی، روحیات فردی و برخوردهای جمعی را مورد بررسی سیستمی قرار داد. آسیب‌شناسی به این معنا یعنی به‌روزر کردن شناخت آفات و نابهنجاری‌های سیستم‌های اجتماعی، سیاسی و علمی. آسیب‌شناسی یکی از مکانیسم‌های بنیادین برای واکسینه‌کردن دین، فرهنگ و سنت‌های یک کشور و رسیدن به شاهراه‌های موفقیت فردی و اجتماعی است.

هنجارهای اجتماعی و شدت و ضعف هشت ضلعی تفکر را باید متناسب با شرایط فرهنگی مورد آسیب‌شناسی مستمر قرار داد و عوامل زمینه‌ساز و علل آشکارکننده مشکلات اجتماعی را شناسایی و زیر ذره‌بین عقل و معرفت تشریح کرد. با آسیب‌شناسی به معنای سبب‌شناسی و شیوع‌شناسی معضلات اجتماعی و غیراجتماعی می‌توان افکار و محیط پیرامون خود را با راهکارهای کارا و پویا متحول ساخت و در مقابل انحرافات

اصل و اصول آن را نگاه سیستمی و تحلیلی به موضوعات تشکیل می‌دهد. این نوع تفکر نگاهی هدف‌مند به امور دارد و آن‌ها را به‌صورت چک‌لیستی تعریف می‌کند. هدف در این شیوه، بالابردن تصاعدی کیفیت همه امور ممکن علمی و غیرعلمی با سیستمی تعریف‌شده برای استانداردسازی است. تعریف سیستمی امور با توجه به کاربرد و کارکرد آن‌ها امکان مشاهده مستمر و بررسی همه‌جانبه آن‌ها را فراهم می‌آورد.

«تفکر شورایی» به روشی گفته می‌شود که همه امور را در کارگروه‌های مختلف مورد بررسی دقیق قرار می‌دهد. هدف این نوع تفکر اجماع مبتنی بر استدلال برای بالابردن سطح کیفیت و کارایی موضوعات مورد بحث است. تفکر شورایی به معنای تحلیل و ارتقاء کیفیت بر اساس سلیقه‌های سیاسی نیست بلکه تحلیل روش‌مند و هدف‌مند موضوعات را در نظر دارد.

آسیب‌شناسی یعنی تقویت مدیریت

تفکر، امری تربیتی و بسیار دشوار است که برای افرادی که به علت تن‌پروری یا عدم خودباوری و اعتماد به نفس به آن تن در نمی‌دهند، حکم دیواری گذرناپذیر را دارد. در حالی که تفکر خودجوش و درون‌زا دروازه‌های عظیم و پرافتخاری را به روی جهان هستی می‌گشاید. عدم استفاده از مغز و امتناع از تفکر، مرگ اندیشه را

آن‌ها مبنا قرار می‌دهد؛ زیرا اگر موضوع، درک و فهم نشده باشد به دشواری می‌توان به تحلیل آن پرداخت. سخن تفکر تأویلی این است که هدف غایی همه روابط و مناسبات علمی، اجتماعی یا سیاسی در درک و فهم امور و دلایل آن‌هاست. تفکر تأویلی حکم پایه و اساس همه چیز را دارد.

«تفکر سیستمی» به روشی از اندیشیدن اطلاق می‌شود که امور خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، دینی و غیره را به‌طور همه‌جانبه در نظر می‌گیرد، طبقه‌بندی می‌کند و هم‌پیوندی درونی آن‌ها را مد نظر قرار می‌دهد و برای فهم بهتر موضوع کنش‌ها و واکنش‌های مسائل و تأثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر را می‌سنجد. تفکر سیستمی بخش عمده علوم را تشکیل می‌دهد و در زندگی روزمره انسان نیز نقشی اساسی بازی می‌کند.

«تفکر انتقادی» یکی از روش‌های متداول برای تحلیل امور علمی و غیرعلمی است که هدف آن اغلب بالابردن سطح کیفیت کاری، حل بهتر مسائل، تصمیم‌گیری دقیق‌تر، ایجاد ارتباط مؤثرتر و روابط سازنده‌تر است. تفکر انتقادی به انسان کمک می‌کند تا نوع نگاه خود و دیگران را با روش‌های استدلالی محک بزند و عرصه منازعات علمی و غیرعلمی را به مکانی برای یادگیری متقابل تبدیل نماید.

«تفکر چک‌لیستی» به روشی گفته می‌شود که

و مشکلات مخرب و اکسینه کرد. آسیب‌شناسی مبتنی بر تفکر تحلیلی، سیستمی، تأویلی، شورایی، انتقادی و چک‌لیستی باعث تحول سیستم مدیریت در کلیت جامعه خواهد شد. این‌گونه آسیب‌شناسی به کشف مرداب‌ها و باتلاق‌های پنهان جامعه و خشکاندن ریشه‌های آن به صورت فردی و اجتماعی با روش‌های عقلانی کمک می‌کند. آسیب‌شناسی همه‌جانبه با روش‌های متناسب با دین و فرهنگ بومی جامعه، میزان بهره‌وری را در جامعه افزایش می‌دهد و راه را برای اجماع ملی و تعامل مبتنی بر کنترل متقابل بیشتر نهادهای جامعه هموار می‌کند. برای یافتن زندگی در یک جامعه مترقی و موفق، باید همه‌چیز را به‌طور مستمر از صفر تا صد مورد آسیب‌شناسی قرار داد. عزت و موفقیت ملی خود به خود به دست نمی‌آید، باید دنبال آن‌ها رفت، سخت‌کوش بود، عاشقانه وارد عمل شد، مسئولیت‌پذیر عمل کرد و تحول‌خواهی را شجره‌نامه جامعه دانست. کسی که قصد آباد کردن کشور خویش با دست‌های بیگانه را دارد، خود و جامعه را با چالش روبه‌رو خواهد کرد و در نهایت باعث تخریب سرمایه‌های اجتماعی خواهد شد که اعتماد از شاخصه‌های آن به شمار می‌آید. برای تحول فراگیر در جامعه باید نظام تربیتی کشور را با تکیه بر داده‌های تاریخی خود متحول ساخت و در همه زمینه‌های ممکن اجتماعی، سیاسی، دینی، فرهنگی و علمی هشت‌ضلعی تفکر را متناسب با شرایط عملیاتی کرد. با آسیب‌زدایی باید دنباله‌های تفکر بازاری و تمجیدی را از جامعه زدود زیرا این دو نوع تفکر از سدهای بازدارنده شکوفایی فردی و اجتماعی در جامعه هستند. رسانه‌ها باید با تفکر پیشگیرانه و روش‌های متنوع و انگیزه‌ساز وارد عمل شوند و فیلم‌های آموزنده‌ای بسازند که زمینه بیداری و خودجوشی جامعه را مهیا می‌کنند. این روش باعث می‌شود حس مسئولیت‌پذیری متقابل در جامعه بیدار شود و مردم به نوعی آسیب‌شناس یکدیگر شوند. جامعه‌ای را که آسیب‌شناسی در آن به یک فرآیند مداوم و عادی تبدیل شده است می‌توان جامعه‌ای پیشرو و موفق نامید. تفکر یعنی حرکت جوهری و تغییر همیشگی و همه‌جانبه در تمام امور زندگی. تفکر که همچون حرکت در جوهر کائنات است، موجب

با آسیب‌شناسی به معنای سبب‌شناسی و شیوع‌شناسی معضلات اجتماعی و غیراجتماعی می‌توان افکار و محیط پیرامون خود را با راهکارهای کارا و پویا متحول ساخت و در مقابل انحرافات و مشکلات مخرب واکسینه کرد.

تغییر و دگرگونی در پیش و روش می‌شود و انسان را از حالت «قوه» به «فعل» درمی‌آورد. همان‌گونه که حرکت در جوهر باعث پویایی و مانع از سکون و خمودگی می‌شود، تفکر نیز همین روند را در زندگی انسان دارد. تفکر، نیرویی محرکه و به جنبش وادارنده در حیات انسانی است. همه عملکردهای انسان بر اساس همین تفکر صورت می‌گیرد و مبنای مقایسه او با سایر موجودات زنده را اراده و اختیار تشکیل می‌دهد. عظمت و مراتب وجودی او نیز بر اساس همین اساسنامه وجودی مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر هشت‌ضلعی تفکر بدون نگاه بازاری و تمجیدی بیهوده در یک جامعه به فرهنگ تبدیل شود، در همه زمینه‌ها منجر به نوآوری و خلق ایده‌های جدید و بالابردن سبک زندگی و تسهیل روابط میان‌فردی، میان‌گروهی، میان‌دینی، میان‌فرهنگی و میان‌دانشی خواهد شد.

«تفکر تمجیدی» از روش‌های شایع فکری با مبانی هیجانی است. اساس این نوع تفکر را رفتارهای تصدیقی چاپلوسانه و تملق‌گونه تشکیل می‌دهند که به گونه‌ای برای حفظ آبرو یا تحقق یک هدف صورت می‌گیرد. این روش را می‌توان در سیستم‌های اداری و تعاملات میان‌انسانی همه حوزه‌های کاری مشاهده کرد. تفکر تمجیدی یکی از آفت‌های روابط است که فساد به وجود می‌آورد و در نهایت جلوی هرگونه پیشرفت و ترقی را خواهد گرفت. این تفاوت‌ها در کنار ویژگی‌های فردی، ریشه در نوع تربیت و بستری دارند که انسان در آن بزرگ می‌شود. شرط لازم، پرهیز از هرگونه خودمطلق‌انگاری، خودمرکزپنداری و خودشیفتگی در این روش‌هاست. این مدل‌های فکری می‌توانند چندوجهی باشند؛ هم می‌توانند خود را سلبی و تهاجمی بپندارند و به شکل‌های مختلفی تبدیل به عرصه‌های نبرد اندیشه‌ها شوند و هم می‌توانند ایجابی و تعامل‌جو باشند و مکانی برای شکوفایی فردی و اجتماعی بیافرینند. توجه و اجرایی کردن اصل همزیستی مسالمت‌آمیز این روش‌های تفکر، ما را ملزم می‌کند از هرگونه تقسیم‌بندی انسان‌ها به «وابسته به عقل»، «وابسته به شهود»، «وابسته به هیجان» یا «وابسته به خشونت»، پرهیز کنیم که در هیچ زمینه‌ای کارگشا نیست. برای تحقق این روش‌های تفکر باید ذهن را

اجاره‌نشینی فکری از بدترین انواع تقلیدهای کورکورانه به‌شمار می‌رود و می‌تواند باعث جدال‌های درون‌فرهنگی و از خودبیگانگی فرهنگی همه‌جانبه شود.

از پیش‌داوری‌های ناکارآمد پالایش کرد و به قرائت‌ها و خوانش‌های یکدیگر از موضوعات مختلف اجتماعی و غیر اجتماعی احترام متقابل گذاشت.

آسیب‌شناسی و تحول نظام آموزش و پرورش با همکاری همه نهادهای سیاسی و غیرسیاسی جامعه، مردم را در قبال خود، خانواده و جامعه مسئولیت‌پذیر بار می‌آورد و این حس را در آن‌ها بیدار نگه می‌دارد که رفاه به خودی خود به‌وجود نمی‌آید و برای تحقق آن باید تلاش مستمر کرد. در چنین جامعه‌ای کار جمعی امکان رشد سیستمی پیدا می‌کند و قانون‌شکنی، پنهان‌کاری و کتمان مصیبت‌های درون‌خانوادگی و اجتماعی جای خود را به کارهای جمعی و گروهی و قبل از هر چیز اعتماد متقابل و وقت‌شناسی برای برطرف نمودن کاستی‌ها خواهد داد. آسیب‌شناسی در کنار تربیت صحیح در مدارس، دانشگاه‌ها، نهادهای آموزشی و خانواده این امکان را برای تک‌تک افراد فراهم خواهد ساخت که از شبکه‌های مجازی به شکل سالم استفاده کنند. کتاب‌های درسی مدارس باید به علت تغییر زمان و ایجاد شبکه‌های مجازی با روش‌های ابتکاری نوین و متناسب با دین، فرهنگ و سنت‌های حاکم بر کشور تدوین شوند تا دانش‌آموزان برای تعلیم و تربیت رغبت و اشتیاق درونی پیدا کنند. کودکان باید از دوران دبستان با انواع مختلف شخصیتی و تنوع افکار گوناگون آشنا شوند و بدانند قبول و پذیرش متقابل تفاوت‌ها یک اصل مدنی است که به رقابت و تولید علم کمک می‌کند. در حالی که سرکوب و نادیده‌گرفتن تفاوت‌ها به انحراف استعداد و در نهایت از بین رفتن آن می‌انجامد و رقابت را از بین می‌برد. هر قدر انسان زودتر با فواید و نقش‌آفرینی تفکر برای مدیریت زندگی و تحقق اهداف خود آشنا شود امکان دستیابی او به موفقیت و این‌که همزمان پلی برای پیشرفت دیگران باشد، افزایش پیدا خواهد کرد. استفاده صحیح و همه‌جانبه از مغز، دلیل شهرت یافتن مدیران برتر و کارآفرین در زمینه‌های علمی و غیرعلمی است. برای تحقق این امر مهم و گام‌نهادن به کانون تفکر باید ابتدا از «خود» آغاز کرد و جامعه را به دانشگاهی برای دستیابی به فواید تفکر تبدیل نمود. کتاب‌های دوره دبستان کشور را با توضیحاتی شیرین و باجوهر در خصوص کارکردهای تفکر برای شکوفایی شخصیت و ساختن دنیایی سرشار از خلاقیت آغاز کنیم و روح نوآوران را با روش‌های بهره‌برداری از سرچشمه‌های خدادادی آن‌ها آشنا نماییم، برای نواختن کشور برنامه تعریف کنیم، به آن‌ها احترام بگذاریم و نتایجشان بنگذاریم.

«نبوغ» ازابه موفقیت و کارآفرینی است! ❌